

گزارش ادبی هفته

گرسنه بمان، کتاب بخوان

◄ **مرضیه رسولی**

رفتم کتابفروشی، قصدی برای خریدن کتاب نداشتم، رفتم که ببینم تازه چه چاپ شده و نگاه کنم به شاهکارهای خواننده توی قفسه‌ها، بعد چشمم افتاد به کتابی روی پیشخوان تازه‌ها. اسمش را بگویم که تبلیغ شود. کتاب «در محاصره» نوشته اریک امرل ترجمه شهیار ولفی‌پور که نشر هرمس تازه منتشر کرده؛ یک رمان پلیسی. خاطره خوش خواندن «یک مرگ و پنگوئن» هنوز زیر زبانم بود. دوست داشتم کتاب را بخرم. قطع خوب کتاب‌های هرمس هم همیشه آدم را اوسوسه می‌کند. پشت جلد را برای قیمت نگاه کردم. شش هزار تومان قیمتش بود. برای کسی که قصدش فقط چرخیدن بین قفسه‌هاست پول زیادی است، یعنی برای کسی که قصد کرده آن روز چیزی نخرد، یک ماه پیش این قیمت برای کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای هم زیاد بود اما حالا آدم چه بگوید. حواسم نبود بلند گفتم چه گرون. یکی آنجا حرفم را شنید. گفت دنبال کتاب دوهزار تومنمی می‌گردد؟ متلک انداخت. منظورش این بود که چرا برای خریدن کتاب به قیمتش فکر می‌کنم. چرا دنبال خریدن کتاب ارزان‌تر هستم، احتمالاً اگر باهاش وارد بحث می‌شدم می‌گفت شما چطور ۱۰ هزار تومن میدی پیتزا می‌خوری برای دادن شش‌هزار تومن واسه کتاب زورت میاد. طرز فکری وجود دارد که می‌گوید گرسنه بمان، کتاب بخوان. طرز فکری که خوردن را در مقایسه با کتاب خواندن عملی غیرانسانی می‌داند و می‌گوید فرهنگ را نباید آلوده به اقتصاد کرد. باید یک نیاز را پرورش داد و نیازهای دیگر را سرکوب کرد. می‌گوید وقتی کتابی را برای خواندن انتخاب می‌کنی بی‌فرهنگی است که به پولی که قرار است بابت آن بدهی فکر کنی. چرا خوردن در مقایسه با کتاب خواندن عملی غیرانسانی‌ست؟ صرفاً به خاطر اینکه حیوانات کتاب نمی‌خوانند؟ شاید یکی از دلایلی که نشر در اینجا تبدیل به صنعت نمی‌شود وجود همین طرز فکر باشد. طرز فکری که فکر کردن به پول را کثیف می‌داند. بنابراین را برای خود ارزشگذاری می‌کند و بر اساس این ارزشگذاری حکم می‌دهد. رمان رگتایم دکتروف ترجمه نجف دریابندری با جلد گالینگور هم توی قفسه بود، چاپ سوم که سال ۱۳۸۵ درآمد و هنوز توی بازار هست با قیمت ۴۵۰۰ تومان. چاپ الانش چیزی حدود هفت هشت هزار تومان می‌شود. اینچور کتاب‌ها را باید خرید و انبار کرد و دوسه سال بعد چندبرابر قیمت فروخت. کتاب‌هایی که پارسال می‌خریدی ۳۰۰۰ تومان با گذشت یک سال دو برابر شده‌اند ولی کو پول.

■ **کتاب‌های تازه**

تازترین رمان پل استر را ناشر همیشه‌گی

آثار او در ایران یعنی نشر افق چاپ کرده است.

«سانست‌پارک» ترجمه مهسا ملک‌مرزبان به بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ در دنیا پرداخته. در خانه‌ای متروکه در نیویورک آدم‌هایی متفاوت در اثر بحران‌های اقتصادی به ناگزیر همخانه می‌شوند؛ جوانی جذاب که از ویرانه‌ها آشغال جمع می‌کند، زنی بازیگر که می‌خواهد به تئاتر برادوی برگردد و ناشری که می‌کوشد از بحران بگریزد و چند جوان مساله‌دار. قیمت کتاب ۶۰۰۰ تومان است. تازه‌ترین کتاب نجف دریابندری مجموعه مقدمه‌های او بر آثار گذشته است که با عنوان «از این لحاظ» از سوی نشر کارنامه منتشر شده. در این کتاب ۴۷۰ صفحه‌ای از میان این مقالات، مقدمه‌نمایشنامه‌انتیگونه سوکل و ضمیمه‌های آن از مارتین هایدگر و زیگموند فروید و مقدمه نمایشنامه «خانه برناردا آلیا» و ضمیمه آن از فدریکو گارسیا لورکا و فصل نویافته سرگذشت هکلبری فین، یعنی «گرم کردن جیم نعش مرده را در شب تاریک»، برای نخستین بار است که در این مجموعه چاپ شده. فیلمنامه «اشغال» نوشته بهرام بیضایی که چاپ پنجمش ۱۳۸۰ منتشر شده بود، دوباره منتشر شده است. اشغال برخلاف اغلب کارهای بیضایی که با فضای روز دارند یا فضای تاریخی – اساطیری، درباره یکی از دوره‌های پرتنش تاریخ ایران است، درباره سال‌های حوالی ۱۳۲۰ که بیگانگان بخش‌های زیادی از ایران را اشغال کرده‌اند. این کتاب را انتشارات روشنگران و مطالعات زنان در ۱۵۲ صفحه و به قیمت ۴۵۰۰ تومان راهی بازار کتاب کرده است. «کتاب قانون» فیلمی بود که چند ماه پیش در سینماها اکران شد. نام محمد رحمانیان به عنوان فیلمنامه‌نویس در فیلم درج شده بود، اما او حاضر به هیچ گفت‌وگویی درباره فیلمنامه نمی‌شد، چون می‌گفت آنچه روی پرده آمده است تفاوت زیادی با فیلمنامه دارد. حالا رحمانیان فیلمنامه‌اش را با نام «کاتیوشا» در نشر نیلانمشر کرده است. در کاتیوشا شخصیت اصلی روسی است و آخر سر از یم سر درمی‌آورند. فیلم می‌کنیم همین قدر کافی است تا تفاوت فیلم و فیلمنامه روشن شود. این کتاب را نشر نیلا با قیمت ۲۵۰۰ تومان در ۱۱۲ صفحه منتشر کرده است.

■ **جنجالی‌ها**

سال ۲۰۱۰ تمام شد. نشریات دارند پشت هم برترین داستان‌ها، پرفروش‌ترین کتاب‌ها و پسر و صداترین نویسنده‌های سال را معرفی می‌کنند و مهم‌ترین رویدادهای ادبی را گزارش می‌دهند. مهم‌ترین رویداد ادبی سال ۲۰۱۰ چه بود؟ آخریشن این بود که یوسا برنده نوبل ادبیات شد و خیلی خوشحال شد و قلم باورم

نمی‌شود. فونتنس هم گفت اینقدر که برای یوسا خوشحال شدم اگر این جایزه را برده بودم برای خودم نمی‌شدم. یوگر جایزه ادبی‌اش را به خاطر نوشتن کتاب «سوال فینکلر» به هوارد جیکربسون نویسنده بریتانیایی داد. فرانسه جایزه گنگور، مهم‌ترین جایزه ادبی خود، را در سال ۲۰۱۰ به میشل ولیک اهدا کرد. ولیک که به اعتقاد بسیاری سرشناس‌ترین نویسنده زنده فرانسه است، گنگور رحمانیان به عنوان فیلمنامه‌نویس در فیلم درج شده بود، اما او حاضر به هیچ گفت‌وگویی درباره فیلمنامه نمی‌شد، چون می‌گفت آنچه روی پرده آمده است تفاوت زیادی با فیلمنامه دارد. حالا رحمانیان فیلمنامه‌اش را با نام «کاتیوشا» در نشر نیلانمشر کرده است. در کاتیوشا شخصیت اصلی روسی است و آخر سر از یم سر درمی‌آورند. فیلم می‌کنیم همین قدر کافی است تا تفاوت فیلم و فیلمنامه روشن شود. این کتاب را نشر نیلا با قیمت ۲۵۰۰ تومان در ۱۱۲ صفحه منتشر کرده است.

■ **جنجالی‌ها**

«بريگيته کروناور»: سن و شور جوانی

«بريگيته کروناور» از نويسندگان آلمانی‌زبان معاصر که در سال ۱۹۸۰ با نخستين رمانش با عنوان «خاتم مولن بک در محوطه» به شهرت رسيد، ۲۹ دسامبر (۵۸ دی) ۷۰ساله شد. به گزارش اپينا «بريگيته کروناور» نويسنده و مقاله‌نويس در ۲۹ دسامبر ۱۹۴۰ در شهر «اسن» متولد شد. او که در رشته‌های زبان‌شناسی و علوم تربيتی تحصیل کرده، پس از نگارش نخستين رمانش و جلب نگاه‌ها به سوی خود، رمان‌ها و آثار ديگری را به کارنامه ادبی‌اش افزود که رمان‌های «ریتا مونستر» ۱۹۸۳، «دستمال» در سال ۲۰۰۰، «دو شکارچی سیاه» در سال ۲۰۰۹ و داستان‌های «شب منوش» در سال ۱۹۸۱، «خاتم ملانی، خاتم مارتا و خاتم گرترو» در سال ۲۰۰۵ و «پیراهن‌های زنان» در سال ۲۰۱۰ از جمله آنهاست. جایزه ادبی «فونتان» شهر برلین، جایزه «هاینریش بل» و جایزه ادبی «اینگبورگ باخمن» از جمله جوایزی است که به ترتیب در سال‌های ۱۹۸۵، ۱۹۸۹، ۲۰۰۵ و به این نویسنده اهدا شده است. او می‌گوید: «من در کودکی خط بسیار بدی داشتم و مجبور بودم در خانه تمرین زیباترینویسی انجام دهم. اما توانستم پدرم را متقاعد کنم که در تمرین خوشنویسی به جای رونویسی کردن از روی نوشته‌ها، داستان‌های خود را بنویسم. علاوه بر این من مطالعه ادبیات بزرگسالان را زود آغاز کردم که این ادبیات اغلب برای من نامفهوم بود اما همین اندازه که با زبان سر و کار داشتم، برایم شيفته‌کننده و جذاب بود. همیشه استثناهایی وجود دارد. به «شیلر» فکر کنید که اثر معروف خود با عنوان «اهزنان» را در سال‌های جوانی‌اش به رشته تحریر درآورد. مفهوم نيوغ امروز به شکلی نسجیده مورد استفاده قرار می‌گیرد. وضعیت برای اغلب افراد با استعداد استثنایی در کتاب دوم دچار تغییر می‌شود و آنها اغلب از مطبوعات روی خود را برمی‌گردانند یا تلاقی شور و شوق اولیه خود را سر آنها درمی‌آورند و سپس یکی را به سوی سکوی اعدام هدایت می‌کنند. از او پرسیده‌اند کتاب‌های شما برایتان جوازی ادبی معتبر چون جایزه گئورگ یوشرنر را به ارمان آورده است. آیا این جوازی ادبی برای شما مهم هستند؟ و این نویسنده آلمانی جواب داده: «طبیعی است که دریافت جایزه مایه مباهات است. اما من جوازی را نیز رد کرده‌ام، نه به این دلیل که پولی برایم نداشته است، بلکه به این دلیل که عقیده داشتم دیگران شایسته این جوازیند یا من شایستگی جوازی بهتری را دارم. در آن زمان فکر نمی‌کردم که یک نفر در هیات داوران برای انتخاب یک نفر خاص مبارزه کند. امروز من دیگر هیچ کاری انجام نمی‌دهم تا هیچ کس هم از من رنجیده‌خاطر نشود.»



آدياک و جی‌دی سلینجر از ديگر نويسندگانی‌اند که تايم چهره آنها را روی جلد خود برده است. پيش از اين استفئن کينگ در سال ۲۰۰۰ روی جلد تايم رفته بود.
■ **رفت تا سال ديگر**
جایزه گلشیری و منتقدان مطبوعات برگزیدگان خود را معرفی کردند. جایزه گلشیری در بخش رمان به «گران نياش» نوشته مهسا محبعلی و در بخش رمان اول به «احتمالاً گم شده‌ام» نوشته سارا سالار جایزه داد. منتقدان مطبوعات جایزه خود را در بخش رمان به «بهار ۶۳» نوشته مجتبا پورمحسن، در بخش داستان کوتاه به «برو ولگردی کن رفیق» نوشته مهدی ربی و جایزه ویژه خود را به «شاخ» پیمان هوشمندزاده داد. مراسم پایانی جایزه گلشیری امسال هم خصوصی برگزار شد. جایزه ادبی مهرگان تصمیم گرفت دو سال یک بار برگزار شود. برگزارکنندگان می‌گویند دلیل این تصمیم کمبود آثار منتشرشده در بخش رمان و داستان کوتاه است.
■ **این شغل افسرده می‌کند**
وب‌سایت بهداشت امریکا فهرست مشاغلی را که بیش از همه موجب افسردگی می‌شوند منتشر کرد و در صدر این فهرست شغل نويسندگی قرار گرفت. به گزارش خبر آنلاین نويسندگی یکی از ۱۰ شغلی است که خطر افسردگی در آن بسیار

سال پنجم ـ شماره ۱۱۵۰ ـ یکشنبه ۱۲ دی ۱۳۸۹ ـ ادبیات



بالاست و احتمال ابتلای مردان نویسنده به این بیماری بیشتر است. سایت بهداشت امریکا (health.com) نويسندگی و اشتغال به هنر را حرفه‌های بسیار حساس خواند. ديگر مشاغلی که «خطر» دارند مددکاری، آموز گاری، کارهای خدمات اجتماعی و فروشندگی هستند. حقوق نامنظم و انزوا احتمال ابتلای نويسندگان به افسردگی را افزايش می‌دهد و در این بین هفت درصد درهای هنرمند و نويسنده به شکل حاد به این بیماری دچار می‌شوند. انرست همینگوی، ویرجینیا وولف، ریچارد براتگان، یوگو میشیما، رومن گاری، جان بری‌من و ریونوسوکه آکوتاگوا نويسندگانی بودند که خودکشی کردند.

■ **کوچه روی سایت**

سایت کتاب کوچه-**www.ketab-kuche** ofg به مناسبت هشتاد و پنجمین زادروز احمد شاملو راه‌اندازی شد. هدف این سایت انتشار دیجیتال همه مدخل‌ها و فیش‌های کتاب کوچه است.ورود اطلاعات این سایت به صورت هفتگی صورت می‌گیرد. این سایت اطلاعات را در دو شکل در اختیار علاقه‌مندان فولکلور ایران قرار می‌دهد: نسخه اصلی کتاب کوچه، اصطلاح‌نامه و وب‌سایت بهداشت امریکا فهرست مشاغلی را که بیش از همه موجب افسردگی می‌شوند منتشر کرد و در صدر این فهرست شغل نويسندگی قرار گرفت. به گزارش خبر آنلاین نويسندگی یکی از ۱۰ شغلی است که خطر افسردگی در آن بسیار

■ **چهره روز**

رومن گاری؛ از ریشه‌های آسمان

سی‌امین سالگرد درگذشت رومن گاری (۱۹۸۰-۱۹۱۴) نویسنده مرمرز و برجسته فرانسوی با برپایی موزه‌ای از آثار دستنویس او در پاریس گرامی داشته می‌شود. به گزارش اپینا موزه «ادبیات و آثار دستنویس» در بلوار سن ژرمن پاریس تا ۲۱ فوریه ۲۰۱۱ (اسفند) میزبان دوستداران رومن گاری و نسخه‌های دستنویس آثارش خواهد بود.او تنها کسی است که با شیطنت و تغییر نام دو بار موفق به کسب جایزه ادبی گنگور شد؛ جایزهای که فقط یک بار به یک نویسنده تعلق می‌گیرد. رمان «ریشه‌های آسمان» ۱۹۵۶ جایزه گنگور را برای رومن گاری به ارمان آورد و ۲۰ سال بعد «زندگی در پیش رو» در سال ۱۹۷۵ جایزه گنگور را برای امیل آژار همراه داشت. غافل از آنکه امیل آژار یکی از نام‌های مستعاری بود که نویسنده مرمرز فرانسوی برای خود برگزیده بود و بعدها پل پائولوویچ فرزند پسرعموی رومن گاری از این راز پرده برداشت. این نخستین باری است که چنین مجموعه گرانبهائی مشتمل بر ۱۶۰ سند ارزشمند اعم از آثار رومن گاری، نامه‌ها، عکس‌ها و اسنادی که تاکنون هرگز به معرض دید عموم درنیاآمده‌اند، در یک سال عرضه شده‌اند. فضای داخلی موزه نیز به گونه‌ای هنرمندانه طراحی شده تا مخاطب ضمن حرکت در سالن چه به صورت موضوعی و چه بر مبنای تسلسل زمانی وقایع زندگی نویسنده، با او آشنا شود. رومن گاری مرمرز ادبی‌اش را با نام‌های متعددی چون شاتان، فوسکو سینبالیادی، امیل آژار و یوگا و حتی گاهی همزمان منتشر می‌کرد. هدف رومن گاری از انتخاب نام مستعار گنجینه نامش در برابر تازانه‌های نقدهایی بود که بپیم عدم درک منتقد از متن ادبی را از آنها داشت. از این رو با انتخاب «امیل آژار» و انتشار آثاری چون «کالین چاق» (۱۹۷۴)، «زندگی در پیش رو» (۱۹۷۵) و «ترس از ملک سلیمان» (۱۹۷۲)، به نام امیل آژار درصدد محک آثارش با فضای روزنامه‌نگاری فرانسه بود. تقدیر چنان شد که تا مرگ نویسنده هیچ کس ندانست رومن گاری و چهره‌ای به نام امیل آژار از حکمرانان عرصه ادبی فرانسه در دهه‌های میانی قرن بیستم تنها نام‌های مختلف یک فرد بودند. پس از مرگ رومن گاری به وصیت او پل پائولوویچ، فرزند پسرعمویش هویت امیل آژار را در رسانه‌ها بر ملا کرد و پرده از یک راز چند دهه‌ای در ادبیات فرانسه برداشت شد. در موزه خیابان سن‌ژرمن، کودکی رومن در ویلنوس در کشور لیتوانی از خلال عکس‌های آن دوران و سپس جوانی او از دهه ۳۰ در نپس فرانسه به همراه مادری از تاتارهای پهلوی روسیه که همراه با کودک ۱۶ساله‌اش به نپس مهاجرت کرد و سعی می‌کرد جاهطلبی‌های یک زندگی سراسر شادی و رضایت خاطر را در فرزندش تقویت کند، به نمایش درآمده‌اند. ناگهیان جنگ فرا می‌رسد، فرانسه به



اشغال آلمان نازی درآمده و رومن گاری به عضویت پارتیزان‌های وفادار به ژنرال دوگل درمی‌آید، در بریتانیا و سپس آفریقا خدمت می‌کند و چندی بعد به عنوان خلبان جنگی در صف مبارزان نیروی هوایی فرانسه آزاد قرار می‌گیرد. یادگار او از جنگ یک نشان «لژیون دونور» و نشان افتخارآمیز «پار آزادی» از ارتش فرانسه است. پس از جنگ، او شغلی دیپلماتیک برای خود برگزید و در سازمان ملل تازه تاسیس در نیویورک شروع به کار کرد و در سال ۱۹۵۷ به عنوان کنسول فرانسه در لس‌آنجلس معرفی شد.

کاترین جانسن کتابفروشی

اینقدر نحیف و مهجور

همین جور می‌گردد بین کتاب‌ها و می‌گوید والاّی چقدر کتاب توی دنیا هست که من نخوندم. ای والاّی چقدر فیلم هست که من ندیدم چقدر... بعد دیگر به ذهنش نمی‌رسد چیز دیگری بگوید. جفت‌شان ساکن کانادا هستند و حالا آمده‌اند سری به وطن بزنند. همی می‌چرخند و افسوس کتاب‌هایی را می‌خورند که در زمان غیبت آنها چاپ شده است. آنقدر افسوس‌شان واقعی است که ازشان می‌پرسم یعنی کتاب‌های جدید اینقدر دیر به آن طرف می‌رسد؟ که جواب می‌دهند اصلاً نمی‌رسدا می‌گویند توی ونکوور زندگی می‌کنند و هیچ کتابفروشی توی ونکوور پیدا نمی‌شود که کتاب‌های جدید ایرانی را بفروشد. فقط یک سوپرمارکت ایرانی هست که لایه‌لای سبزی‌پلوه‌ا و زعفران‌ها و کشمش‌های پلیوی یک قفسه کتاب هم گذاشته اما کتاب‌هایش چنگی به دل نمی‌زند. بیشتر رمان‌های عامه‌پسندی مثل رمان‌های آفریمه رحیمی و... می‌فروشد؛ کتاب‌هایی که قاعدتاً آنها مخاطبش نیستند. می‌گویند اگر جای کسی باشد که کتاب‌های جدید را به دست‌شان برساند حسابی وضعش خوب می‌شود و تازه عاقبت به خیر هم خواهد شد چون خیلی‌ها مثل آنها دل‌شان می‌خواهد کتاب‌های جدید را بخوانند. تازه فقط به تالیفی‌ها هم بسنده نمی‌کنند. ترجمه‌های جدید را هم می‌برند. هر چه می‌گویم آقاچون اینجا که نسخه اصل ارزینالش بدون سانسور و هزار و یک مشکل دیگر آنجا پیدا می‌شود به خرج‌شان نمی‌رود.

می‌گویند می‌خواهیم کتاب را به فارسی هم بخوانیم. خلاصه رفتی به دخل ما می‌دهند و می‌روند. آنها که می‌روند، توی رویا فرو می‌روم. به خودم می‌گویم فکر کن یک روز ما یک کتابفروشی بزرگ شویم که چند تا شعبه توی تهران دارد. بعد چند شعبه هم توی شهرهای دیگر و بعد شهرستان‌ها می‌زنیم. از آن طرف آنقدر وضع‌مان خوب می‌شود که می‌توانیم چند تا شعبه توی اروپا و امریکا و... و بنزیم و بهبه چه شود. بعد یاد ملائصرالدین افتادم که نشسته بود کنار دریا و یک کاسه ماست دستش گرفته بود. آژا پرسیدند چه کار می‌کنی، گفت می‌خواهم با این ماست و با این دریا دوغ درست کنم. گفتند دیوانه شدی؟ مگر می‌شود؟ گفت نمی‌شود اما اگر بشود چه می‌شود! این فکر گسترش دادن نشر یا کتابفروشی لاید به ذهن خیلی‌ها رسید. خیلی‌ها بهش فکر کرده‌اند و خیلی‌ها حتی سراغ مقدماتش هم رفته‌اند. چه بسا اقدام هم کرده باشند اما به جای مشخصی نرسیده یعنی می‌دانید عمر نوح می‌خواهد و صبر ایوب. تازه علاوه بر اینها گنج قارون هم می‌خواهد. حالا چاردا شکر پای ادب لقمان وسط نمی‌آید! خلاصه که کار سختی است. مثلاً ما اگر کبی‌رایت را رعایت می‌کردیم، عضو کبی‌رایت بودیم یا به هر حال می‌توانستیم مرادات بین‌المللی داشته باشیم.

هستند ناشرهای زیادی که دل‌شان می‌خواهد کتاب‌هایشان را برای جماعت ایرانی خارج‌نشین عرضه کنند. حالا ترجمه کتاب‌ها پیشکش. آن یکی خیلی آروزی محالی است. فقط به کبی‌رایت و این جور چیزها ربط ندارد. به خود ذات ادبیات هم برمی‌گردد. اینکه ادبیات‌مان خواندنی باشد و... خلاصه فقط عرضه کتاب برای ایرانیان مقیم خارج از کشور هم گرچه به نظر ساده می‌رسد ولی کار سختی است. اصلاً یک جورهایی ناممکن است. شاید به خاطر همین فاصله است که ادبیات مهاجرت ما اینقدر نحیف و مهجور مانده. چون ارتباط آدم‌های آن طرف با جریان اصلی زبان و ادبیات قطع شده. شاید هم من دارم اشتباه می‌کنم. دارم حکم کلی می‌دهم و برای خودم فلسفه می‌یافم. به هر حال آدم کتابفروش باشم و بیکار هم نباشم می‌باشد. به فلسفه‌یابی. به دادن نظرهای صدمن یک غار. ولی اگر می‌شد این کتابفروشی نقلی ما یک روز آنقدر بزرگ شود که بتواند همه جا شعبه داشته باشد... چه شود...

سلام ملائصرالدین!

گزارش

بچه‌ها با کتاب خداحافظی کنند

با توجه به کاهش کمک‌هزینه تحصیلی، سود خانه و هزاران مورد دیگر، قطع برنامه اهدای کتاب برای بسیاری عجیب به نظر می‌رسد. با توجه به اینکه سیاستمداران ما ناراحتی خود را از توانایی پایین کودکان و دانش‌آموزان در خواندن بیان کرده‌اند، این کاهش‌ها نشانه کوه‌بنی‌تست.

به گزارش خبرنگاران به نقل از کارگزار «جوک‌تراست» سازمان خیریه‌ای که برنامه‌های مختلف اهدای کتاب را برگزار می‌کند هم دانش بسیاری در زمینه شیوه عملکرد خود دارد و هم تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه کرده است و این کار را بسیار خوب انجام می‌دهد.

برنامه‌های این سازمان مثل «وقت کتاب»، «باشگاه صندوق‌نامه» و «آغاز کتاب» باعث خواندن را در اوزار کودکی به بعد تشویق می‌کند. به همین دلیل است که کشورهایی مختلف سراسر دنیا از جمله کمبیا و اوگاندا به این برنامه کبی‌برداری کرده‌اند. ما آنقدر به حرف‌های وولنترمدان در مورد پایین آمدن نرخ دانش ادبی عادت کرده‌ایم که به خدا نمی‌دانیم چرا برنامه‌ای که به رشد دانش ادبی کمک می‌کند باید قطع شود.

این برنامه‌ها برای تمام سنین هستند. «آغاز کتاب» بهترین کتاب‌های مصور را برای کودکان تهیه می‌بندد، کتاب‌هایی که مراکز بهداشتی ارائه می‌دهند، برنامه «وقت کتاب» برای بچه‌های چهار تا پنج‌ساله است که تازه می‌خواهند به مدرسه بروند، «باشگاه صندوق‌نامه» به طور مرتب جعبه‌های کتاب را برای کودکان در سنین مختلف ارسال می‌کند و «انتخاب کتاب» برنامه‌ای برای بچه‌های ۱۱ سال به بالاست.

من خودم نویسنده‌ای هستم که کتابم برای «انتخاب کتاب» انتخاب شد و در سال‌های مختلف در برنامه انتخاب اثر هم حضور داشتم. برای ماهایی که در خانه کتابخانه نداریم و راحت کتاب می‌خریم، هدیه دادن کتاب تجمل است. می‌دانم سیاستمداران هرگز در خانه‌ای خالی از کتاب نبوده‌اند و هرگز با کودکی برخورد نکرده‌اند که نمی‌تواند کتابی بخرد و تنها می‌تواند کتاب را به امانت بگیرد. «انتخاب کتاب» برای کودکان سراسر انگلستان عملکرد خوبی داشته است. این برنامه به کودکان ۱۱ساله امکان می‌دهد از بین ۱۲ کتاب ارزشمند یکی را رایگان برای خودشان انتخاب کنند. این برنامه را ناشران و نویسندگان بریتانیایی حمایت مالی می‌کردند؛ افرادی که از تبدیل دوری کردند ولی می‌دانند این راه بهترین راه برای پیدا کردن خوانندگان جدید است؛ خوانندگانی که هرگز به کتابفروشی محل خود (اگر اصلاً چنین چیزی وجود داشته باشد) قدم نمی‌گذاشتند. کتاب در مدارس کمیاب‌تر می‌شود. از بچه‌ها فقط انتظار می‌رود گزیده آثار را بخوانند، کتاب خواندن تکلیف شده نه لذت.

بله شاید کتاب را امانت بگیرند اما صاحب کتابی بودن چیز دیگری است؛ نگاه بران به جلد، در دست گرفتن آن، خواندن توضیح پشت جلد و انتخاب کتابی کردن خود. وقتی در برنامه «انتخاب کتاب» سه‌هیم بودم با بچه ۱۲ساله‌ای اهل بیرمنگام برخورد کردم که می‌گفت هرگز موفق نشده کتابی را تا آخر بخواند، اما از زمان اجرای این برنامه موفق شده در یک ماه دو کتاب از یک نویسنده بخواند. می‌گفت کتاب اگر در دستت بگیري «خیلی خوب» است. دانش‌آموزان دوست دارند کتابی را که می‌خواهند انتخاب کنند و کتابخانه‌ها مملو از بچه‌هایی می‌شود که سراغ جعبه‌های «انتخاب کتاب» می‌روند و هر روز می‌پرسند کتاب انتخابی‌شان رسیده یا نه.

«انتخاب کتاب» کتابخوانی را هیجان‌انگیز کرد. «انتخاب کتاب» دانش‌آموزان را تشویق می‌کرد به کتابخوانی‌های آگاه تبدیل شوند؛ افرادی که آنچه می‌خوانند، می‌خوانند و از آن کار لذت می‌برند.

این امر به نوبه خود کتابخوانی را تشویق می‌کند. ممکن است بچه‌ها به کتابخانه محلی (اوو یادم رفت چنین جاهایی تعطیل شدند) بروند اما اغلب کتابخوان‌های «انتخاب کتاب» از کتابی سراغ کتابی دیگر می‌روند، آن هم برای لذت! راه بهتری برای آموختن نمی‌شناسم. پدرم همیشه می‌گفت این کشور به آموزش ۱۰ درصد آدم بالای جامعه علاقه دارد. هرکاری این دولت کوفه‌فکر می‌کند تصدیق است بر حرف پدرم.

کاترین جانسن نویسنده‌ای است که اثر جدیدش به نام «دختر قشنگ نو» سال ۲۰۱۱ از سوی انتشارات «فرانسیس لینکلن» منتشر می‌شود. او فیلمنامه‌نویس فیلم «ماما میا» نیز هست.